**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۱۹/۱/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح به اهمیت)**

بحث در مورد مرجح اصلی باب تزاحم که اهمیت، یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم من بحثهایی که جلسه‌های قبل می‌کردم فرمایشهای آقای هاشمی است که در تقریرات هست بحثهایی که آقای حائری نقل می‌کنند خیلی متفاوت است اصلاً در فضای دیگری است که آدم گاهی اوقات تعجب می‌کند که اینها تقریرات یک نفر هستند بعد فضای مطالب بسیار زیادی تقریرات هاشمی نیست که اصلاً در تقریرات آقای حائری نیامده و برعکس و اتفاقاً آن تیکه‌هایی را تقریرات آقای حائری تفصیل داده و مفصل بحث کرده که ما حذف کردیم و ما دنبالش نکردیم بعضی از فروضی را که پرسش:... پاسخ: من براساس تقریرات آقای هاشمی بحث کردم و نیازی هم نمی‌بینیم حالا چیز خیلی بحث دارد آن تیکه‌های دیگر اینها فکر نمی‌کنم خیلی نیاز داشته باشد ما به همه جزئیات این بحث بپردازیم بحث بعدیش هم که بحثی که امروز می‌خواهیم طرح کنیم طرق اثبات اهمیت است آن طرق اثبات اهمیت هم خیلی، خیلی که نه آن این قدر متفاوت نیست ولی یک سری چیزهای در تقریرات آقای هاشمی هست که در تقریرات آقای حائری اصلاً نیامده و عمده مطالبی که تقریرات آقای حائری هست تقریرات آقای هاشمی هست بعضی‌هایش یک تفاوتی دارد عرض می‌کنم بعضی تفاوتهایش را و نمی‌‌دانم چرا این جوری این قدر تفاوت هر دو مال یکدوره باشند حالا آیا آقای صدر، چون به نظرم آقای هاشمی نبوده آن این بحث تزاحم را حالا مثلاً بعداً نمی‌‌دانم دوره‌های بعدی آقای چیز نمی‌دانم حالا تفاوتهای بحثها خیلی زیاد است خب بگذریم.

بحثی که این امروز مطرح هست بحث طرق اثبات اهمیت است چه جوری می‌توانیم اهمیت یک حکم را نسبت به حکم دیگر احراز کنیم قبل از خب پرداختن به این طرق یک نکته را عرض بکنم این طرقی که آقای صدر می‌خواهد برای اهمیت، آقای صدر چند طریق برای اهمیت ذکر کرده اکثر این طرق را ایشان

می‌گوید که لااقل احتمال اهمیت را می‌رساند و احتمال اهمیت هم مرجح هست ما چون احتمال اهمیت را جزء مرجحات قرار ندادیم طبیعتاً در صورتی این طرق فایده‌بخش هست که قطع به اهمیت بیاورد این است که یک مقداری تفاوت به هر حال پیدا می‌کند، آن طرقی که ایشان قبول کرده آن طرق همه دیگر لااقل احتمال اهمیت را می‌آورد امثال اینها یک طریقی را که خود اهمیت را می‌خواهد اثبات کند نه احتمال اهمیت را آن قبول نکرده که عرض می‌کنم این است که طرق اثبات اهمیت اولی طریقی که ایشان ذکر می‌کنند اطلاق هست می‌گوید اگر جایی دوتا دلیل داشته باشیم یک دلیلش لفظی باشد یک دلیلش لبّی باشد دلیل لفظی را ما ممکن است به اطلاقش تمسک کنیم بگوییم اطلاق دارد نسبت به صورتی که اشتغال به واجب دیگر انسان داشته باشد و اشتغال به واجب دیگر نداشته باشد لازمه این اطلاق اهمیتش است چون در فرضی که اشتغال به واجب دیگر هم داشته باشد اگر این دلیل می‌گوید شما حتماً این را بیاور این معنایش این است اهم است خب اشکالی ایشان مطرح کردند که این اشکال یک مقداری در تقریرات آقای هاشمی با تقریرات آقای حائری تفاوت دارد با پاسخهایی که دادند آقای هاشمی در پاسخ می‌گویند این تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص است چون فرض این هست که تمام احکام مقید است به عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی ما احتمال می‌دهیم که آن واجب آخری که شما می‌خواهید واجب لبّی آن شاید اهم باشد شاید مساوی باشد بنابراین اگر اهم باشد یا مساوی باشد اطلاق ندارد شما می‌خواهید تمسک به عام بکنید در شبهه مصداقیه مخصص والا اگر این مطلب را نگویید تزاحم داخل در باب تعارض می‌شود پرسش:... اشکال مال کی هست؟ پاسخ: این اشکالی هست که در تقریرات آقای هاشمی وارد شده تقریرات آقای حائری به این لسان هست ایشان می‌گوید که اشکال چندتا اشکال هست اولاً نقضاً اینکه لازمه مطلب شما این هست که تعارض داخل در تزاحم بشود حلّاً این هست که اینجا نمی‌شود به اطلاق تمسک کرد از دو جهت یکی اینکه تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص هست یکی نکته دیگری هست که این نکته،‌نکته تازه‌ای هست که آقای حائری قبلاً هم در بعضی از حواشی خود ایشان این مطلب را دارند آن

این است که عرفاً‌ادله ناظر به وجوب ذاتی اشیاء هستند اما اینکه اهمیت یک واجبی از واجبات دیگر را بخواهد برساند عرفاً ناظر به این جهت نیستند یک چنین تعبیری را ... ما گفتیم این تا حدودی آن بحثهایی را که ما عرض می‌کردیم نزدیک می‌شود آن فرمایش به هر حال خب این مطلب، مطلب درستی است حالا روی آن مبانیی هم که مبانی دیگری هم که هست واضح هست دیگر حاج آقا می‌فرمودند که ادله نسبت به فرض تزاحم اطلاق ندارد یا آن جوری که ما عرض می‌کردیم که وجوب فعلی من جمیع الجهات را نمی‌‌خواهد برساند فعلی من غیر جهة المزاحمة را می‌خواهد برساند پس بنابراین نسبت به فرض مزاحمت اینکه کدامشان فعلی است به اصطلاح فعلی مطلق می‌شود یا فعلی کامل می‌شود آن را باید از جای دیگر استفاده کرد آن هم واضح هست که این مجرای تمسک به اطلاق نیست این طریق اول، طریق دوم اینکه تصریح به ترجیح، یعنی اهمیت یک واجب از واجب دیگر شده باشد در تقریرات آقای هاشمی یک مثال زده شده در تقریرات آقای حائری مثال دیگر در تقریرات آقای هاشمی مثالی که زده شده آن این است که مثل اینکه در یکی از واجبات گفته باشد که «هذا مما بنی علیه الاسلام» این را باید این جوری معنا کرد تقریرات آقای هاشمی را آن این است که چون «هذا مما بنی علیه الاسلام» به تنهایی کافی نیست برای اثبات اینکه این اهم است دیگری ... باید بگوییم که چون در مورد یک واجبات گفته شده «هذا مما بنی علیه الاسلام» در مورد دیگری این گفته نشده و از گفته نشدن کشف می‌کنیم «مما بنی علیه الاسلام» نیست از گفته نشدن کشف می‌شود «مما بنی علیه الاسلام» ولو به خاطر مفهوم حصری که می‌گوید اسلام بر پنج چیز بنا شده است معنایش این است که باید چیز ششم و هفتم و هشتم بنا نشده است پس بنابراین جمع بین این مطلب که یکی از اینها بنی علیه الاسلام یکی از اینها لم یبن علیه الاسلام این معنایش این است یکی اهم از دیگری هست ولی مثالی که تقریرات آقای حائری وارد شده خیلی مثال سرراست و رندی است می‌گوید تصریح وارد شده باشد مثل اینکه می‌گویند که نماز آخر وقت جماعةً از نماز اول وقت فردی افضل است مستحبات گاهی اوقات این هست این دوتا را با همدیگر مقایسه کرده می‌گوید نماز آخر وقت

جماعةً افضل است از نماز فردای اول وقت خب این دیگر مثال رند و پوست‌کنده مثالی که در تقریرات آقای هاشمی هست علاوه به اینکه باید به آن مقدماتی که عرض کردیم ضمیمه‌اش بشود آخرش هم تصریح به اینکه این افضل از آن هست نشده ما می‌گوییم خب آن چیزی که بنی علیه الاسلام از آن چیزی که لم یبن علیه الاسلام آن افضل هست این مثال را آقای حائری خودشان به عنوان حاشیه خودشان در مورد یکی از طرق دیگر اضافه کرده طریق سوم این مثال را آنجا ایشان ضمیمه کردند اینکه نمی‌دانم حالا آقای صدر اصلاً نگفته بوده چی بوده خب این هم دو جهت، جهت سوم اینکه نسبت به یکی از واجبات ترکش را خیلی تشدید شده باشد نسبت به ترکش مثلاً گفته باشد کافر هست کسی که آن را ترک کند مثل بحثهایی که جایی دوران امر بین حج و نذر باشد آن بحث معروف نذر صاحب جواهر و اینها اگر فرض کنیم که هر دوشان مقید به قدرت عقلیه‌اند و آن بحثهای اینکه مثلاً حج مقید به شرعیه است و نذر ... ما آن بحثها را بگذاریم کنار و هر دو را مقید به قدرت عقلیه بدانیم خب اهم و مهم باید کرد اهم و مهم اگر بخواهیم مطرح بکنیم می‌گوید در حج وارد شده که کسی که حج بجا نمی‌آورد در موردش به اصطلاح آن کافر هست «وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیُّ عَنِ الْعالَمینَ» در ذیل آیه حج «وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیُّ عَنِ الْعالَمینَ» در روایت می‌گوید که به خاطر اهمیتی که حج داشته تارک حج را کافر خطاب کرده یا کسی که «... الحج» تا اینکه مرگ سراغش می‌آید یا «إن شئت مت یهودیا و إن شئت مت نصرانیا» آنها خب اهمیتش استفاده می‌شود حالا یک چیز دیگر هم من ضمیمه می‌کنم یکی از اینها برایش عقوبت اخروی ذکر شده باشد یا تصریح شده باشد که جزء گناهان کبیره است ولی آن یکی مثلاً جزء گناهان کبیره قرار داده نشده باشد این را نکته را هم ضمیمه بکنم یک بحثی بعضی‌ها مطرح می‌کنند که از بعضی روایات می‌خواهند استفاده کنند که ما گناه کبیره و صغیره نداریم همه گناهان کبیره هستند این مطلب، مطلب درستی نیست خود آن روایت هم نمی‌گوید گناهان صغیره و کبیره نداریم او می‌خواهد بگوید که این تقسیم‌بندی گناهان کبیره و صغیره نباید به این معنا باشد که خیال کنید که آن گناهان صغیره واقعاً صغیره‌اند یعنی کوچک بشمارید گناهان

صغیره را بلکه کبیره‌ای که در اصطلاح هست به اعتبار اکبر بودن است آن روایاتش هست که همه صغائر هم کبیره‌اند ولی بعضی از کبیره‌ها نسبت بعضی‌های دیگر اکبر هستند پس آنکه کبیره هست ما می‌گوییم کبیره است یعنی اکبر است والا همه گناهان کبیره‌اند ولی بعضی از گناهان کبیره اکبر هست بعضی از گناهان کبیره کبیره غیر اکبر هست پس بنابراین این جور نیست تقسیم‌بندی صغیره و کبیره یک نوع به اصطلاح توضیحی هست برای اصطلاح کبیره و صغیره برای اینکه این اصطلاح باعث این نشود که افراد نسبت به گناهان صغیره استخفاف به خرج بدهند یک بنده خدایی رفته بود گفته بود یک بنده خدایی ریش تراش بود و اینها می‌آمد گفت حاج آقا یک من یک سؤ‌ال شرعی دارم، در نماز جماعت مقید بود شرکت می‌کرد گفت آقا من یک معما دارم گفته بود بفرمایید گفته بود آن چی هست که کوچک است با آن ور بروی بزرگ می‌شود بعد گفته بود جوابش این است ریش تراشی است گناه صغیره است ولی روی آن اصرار کنی این می‌شود گناه کبیره.

علی أی تقدیر یکی از چیزهایش این هست البته این نکته دوم هم باز مبتنی بر این مطلب هست که می‌گوییم در مورد یکشان گفته شده که کافر هست و امثال اینها در مورد دیگری گفته نشده است و گفته نشدن را ما باید قرینه قرار بدهیم برای اینکه پس بنابراین کافر نیست یعنی در واقع یک جنبه سلبی قضیه را ما باید اثبات کنیم عدم ذکر لسان تشدید و ... کاشف از این هست که آن یکی این حالت را ندارد آن حالا ممکن است گاهی اوقات اشخاص بگویند که ممکن است محذوراتی وجود داشته بوده که آن هم همین حالت را دارد ولی آنها را به اصطلاح گفته نشده باشد و امثال اینها یک چنین نکاتی را باید ضمیمه بکنیم البته در مورد کبیره و صغیره یک روایاتی داریم که مثالی که من زدم کبیره و صغیره چون روایاتی داریم کبائر را تعداد می‌کند حصر می‌کند آنها ممکن است بگوییم از خود آن روایات استفاده می‌شود که غیر از اینها کبیره‌ای وجود ندارد بخصوص بعضی‌هایش که کبائر زیادی را که در بعضی از روایات می‌گوید الکبائر سبع روایات دیگری یک سری کبائر دیگری را هم ضمیمه شده که حالا ممکن است بگوییم الکبائر سبع یعنی

امهات کبائر را خواسته بیان کند آن یکی کبائری که کمتر اتفاق می‌افتد را هم ضمیمه کرده ولی حالا با مجموع این کبائری که وجود دارد آن ممکن است یک دلالت حصریه بر حصر کبائر در آن چیزی که در روایات ذکر شده استفاده بشود آن وقت آن واجبی که داخل در آن کبائر نیست ترکش آن مثلاً می‌گوییم که، این نکته هم ضمیمه بکنم آن گناهان کبائر مثلاً ترک الصلاة و اینها به عنوان کبیره شمرده شده کبیره فقط به معنای حرام در مقابل واجب نیست ترک الواجب هم جزء محرمات است شمرده شده خب این هم یک راه دیگر برای شناخت، آقای حائری آن مثالی را که «ما بین علیه الاسلام» را جزء مصادیق این راه سوم در حاشیه شمرده در این مثالهایی که آنکه مثال برای دوم در کلام آقای حائری است ایشان مثال برای راه سوم ذکر کرده حالا مهم نیست. راه چهارم این هست که در مورد یکی از واجبات ذکر شده باشد «لا تترک بحال» می‌فرمایند که البته این تعبیر به عین لفظه در روایات وارد نشده ولی از مجموع مواردی که حتی در حالی که طرف دارد غرق می‌شود و امثال اینها برایش صلاة جعل شده این مفاد استفاده و همین مفاد کاشف از این هست که نماز اهم است البته می‌فرمایند اینکه نماز اهم است جامع نماز اختیاری و اضطراری نه خصوص نماز اختیاری آن جامعی که از آن صرف الوجودی که در تمام افراد نماز هست آن اهمیتش استفاده می‌شود ولی به نظر می‌رسد این مطلب ناتمام است مگر یک استظهار عرفی بازگردانیم آن این است که ببینید اینکه «الصلاة لا تترک بحال» معنایش این هست که صلاة آن در همه حالتها ملاک دارد و ملاکش امکان استیفاء دارد اما اینکه ممکن است یک واجبی باشد در یک حال خاصی فقط ملاک داشته باشد و در غیر آن حالت یا اصلاً ملاک نداشته باشد یا ملاکش قابل استیفاء نباشد مجرد اینکه ملاک یک واجب در یک زمان خاصی وجود دارد و در زمانهای دیگر ملاکش وجود ندارد یا امکان استیفاء این ملاک در غیر آن محدوده خاص وجود ندارد معنایش اهمیتش نیست فرض کنید ببینید مثلاً زکات، زکات بر اغنیاء جعل شده بر فقراء جعل نشده ولی ممکن است خیلی هم مهم باشد این زکاتی که بر اغنیاء جعل شده خیلی هم مهم است ولی در مورد فقراء موضوع ندارد چون زکات اصلاً ملاکش این هست که آدم غنی

پول خرج کند یا اگر موضوع هم دارد امکان استیفاء‌ش نیست پول ندارد که بخواهد به دیگری بدهد امکان استیفاءش نیست یا با حرج همراه است امثال اینها مجرد اینکه نماز در همه حالتها هست ولی زکات در یک حالت خاص هست دلیل بر این نیست نماز از زکات اهم است یا مثلاً حج، حج بر مستطیع جعل شده ولی نماز بر همه افراد جعل شده آیا این معنایش این هست که نماز از حج اهم است این چه چیزی دارد ببینید ممکن است علتی که شارع بدل جعل نکرده چون بدل نداشته، چون نداشته که جعلش کند این جور نیست که اختیاری شارع بوده ممکن است بدل جعل کند ممکن است بدل جعل نکند نه ملاکش ملاکی بوده فقط از آدم مستطیع می‌آمده در حق آدم مستطیع بوده در حق آدم غیر مستطیع ملاک نداشته یا آن ملاکش امکان استیفاء نداشته مجرد «لا تترک بحال» آن نشانگر این ... پرسش:... فرمودید که همه جا ملاکش قابل استیفاء است صلاة پاسخ: بله پرسش: اگر این جوری است بر فرض تزاحم ... پاسخ: یعنی چی؟ پرسش:... پاسخ: نه امکان به اطلاق که نمی‌خواهیم چیز کنیم فرض این است که تزاحم دارند پرسش:... پاسخ: نه فرض این است تزاحم ... اگر شخصی همان الله اکبر را نمی‌تواند بگوید بخواهد الله اکبر گوید مثلاً حج فوت می‌شود جهاد فوت می‌شود تزاحم دیگر شما یک موقعی می‌گویید که تزاحم ندارد آن یک حرف دیگر است خارج از بحث است بحث این است که تزاحم دارد اینکه ما می‌گوییم ملاک در همه صور وجود دارد و امکان استیفاء امکان ذاتیش است نه امکان حتی در فرض تزاحم این مورد بحث نیست بحث این است مجرد اینکه یک واجبی موضوعش در زمان بیشتری تحقق دارد این دلیل بر این نیست که آن واجبی که موضوعش در زمان کمتری تحقق پیدا می‌کند از او ارجحیت داشته باشد ممکن است جهاد دفاع از مرزهای اسلامی این خیلی اهم است از اهم واجبات باشد واقعاً هم همین جوری است از نماز هم اهم است ولی فرضش این است که دشمن حمله بکند حالا دشمن حمله نکرد که موضوع ندارد که مجرد اینکه نماز قید ندارد که دشمن حمله بکند یا حمله نکند امثال اینها این معنایش این است که در آن صورتی که دشمن حمله کرده فرض این است در آن صورتی دشمن حمله کرده صلاة وجود دارد

دفاع از مرزهای اسلامی هم وجود دارد بگوییم صلاة اهم است چون در غیر این صورت ملاک دارد خب ملاک داشتن در غیر این صورت چه ربطی به این دارد مجرد اینکه در همه صور پرسش:... اطلاق نباید باشد علی القاعده اینها مثلاً می‌خواهند بگویند حتی در فرض تزاحم هم باز آنکه شما باید انجام بدهید صلاة است پاسخ: چرا؟ پرسش: چون «الصلاة لا تترک بحال» ... پاسخ: نه لا تترک بحال معنایش این است که پرسش:... پاسخ: نه لا تترک بحال ناظر به تزاحم نیست لا تترک بحال یعنی شما اگر هم، بحث لا تترک بحال ناظر به این نیست که اهم از واجبات، ببینید لا تترک بحال یک موقعی می‌خواهد بگوید صلاة در هر حالی شارع یک بدلی برایش جعل کرده نمی‌خواهند بگویند که لا تترک بحال لسانش این هست که ... چون نکته‌ای هم توجه به بفرمایید ما اصل «الصلاة لا تترک بحال» که نداریم بحث این هست که پرسش:... پاسخ: اختیار هم نمی‌‌خواهند بکنند اینها بحثشان این نیست که، می‌خواهند بگویند در همه حالات صلاة جعل شده پرسش:... یعنی اینها قرینه بر اهمیت ... پاسخ: قرینه بر اهمیت صلاة بدهند نه اینکه این می‌خواهد بگوید من را مقدم کنید یک موقعی هست شما می‌گویید که این لسان می‌گوید از «الصلاة لا تترک بحال» اصلاً آن باشد این داخل آن قسمی هست که تصریح به اهمیت یکی بر دیگری است این تصریح به اهمیت به این معنا که اگر سؤ‌ال کردند که آقا جهاد هست و نماز هست کدام را انجام بدهم شارع گفت نماز را انجام بده خب معنایش این است که نماز مقدم است دیگر اهم است دیگر اینجا اصلاً نیاز به اهمیت نداریم چون ما اهمیت را برای این می‌خواستیم تا بگوییم کدام را باید مقدم بدارید ولی شارع تصریح بکند در فرض تزاحم این یکی مقدم هست خب آن را باید مقدم کنیم به هر وجهی از وجوه حالا علتش این است که آن می‌گوید ملاک ندارد چی ندارد امثال اینها پرسش:... موارد اهمیت می‌خواهیم ببینیم چه چیزهایی کاشف از اهمیت هستند دیگر یکی از چیزهایی که کاشف از اهمیت است مثل همین کبیره و صغیره بودن است یک جور هم همین است که در مورد یکی چنین خطابی داشته ... پاسخ: نه چنین ... نه فرض کنید اولاً لا تترک بحال مفادش این نیست که جایی که تزاحم با یک واجب دیگری کرد

باز هم لا تترک بحال بحث سر این هست که صلاة در جایی که حرجی هم باشد آن صلاة اختیاری شارع بدل قرار داده جایی انجام صلاة به نحو اختیاری برای شما هم ممکن نباشد شارع یک گونه دیگری صلاة برای شما جعل کرده پرسش: یعنی صلاة و بدلهایش لا تترک بحال ... پاسخ: لا تترک بحال این می‌خواهد بگوید که این جور نیست که صلاة حتماً باید به آن شکل اختیاری باشد که اگر جایی آن شکل اختیاری مقدور نشد دیگر ساقط بشود این ناظر به این است لا تترک بحال و همین هم استیاد می‌شود از موارد مختلف ما دیدیم که وقتی که صلاة اختیاری هم امکان‌پذیر نیست شارع گفته که لباس‌ات نجس است با لباس نجس نماز بخوان عاریاً نماز بخوان وضو نداری وضو مباشری نیست وضوی جبریه‌ای وضو جبریه‌ای هم نمی‌شود تیمم نمی‌دانم داری غرق می‌شوی با یک الله اکبر این با چیزهای مختلف بدلهای مختلفی که برایش جعل شده این را کاشف از اهمیت قرار داده می‌شود نه این کاشف از اهمیت نیست کاشف این است که این ملاکش در همه افراد وجود دارد یک ملاک موسعی است حتی آدمی که امکان نماز اختیاری هم ندارد شارع راهی قرار داده برای اینکه بتواند به او نزدیک بشود اهمیت پرسش:... پاسخ: نه اهمیتش هم نمی‌رساند نه بحث اهمیت نیست بحث سر این هست که ملاکش وجود دارد یعنی در این حالت هم ملاک هست در این حالت هم ملاک هست در این حالت هم ملاک هست اما آن واجب ملاکش اینها ندارند این یکی ملاک دارد ولی در آنجایی که ملاک دارد در آنجایی که موضوع دارد موضوعش اهم است یا اهم نیست چون بحث ما این است ببینید یک موقع بحث سر این هست که الان دشمن حمله کرده چون حمله کرده دوتا واجب ما داریم یکی اینکه نماز بخوانیم یکی اینکه دفاع از مرزهای اسلامی کنیم مجرد اینکه نماز در غیر حالت حمله دشمن هم واجب بوده آیا دلیل بر این هست که در حالت حمله دشمن ملاکش اهم است چه ربطی دارد آن هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند پرسش: استاد ما مواردی نداریم در مثلاً در روایات که سؤ‌ال کرده باشند از دوتا واجب متعارض یکی نماز باشد یک واجب دیگری حضرت فرموده باشند مثلاً نماز را انجام بده در فرض تزاحم سؤ‌ال نشده که ... پاسخ: در دین دارد گفته حج را مقدم

بدارد مثلاً «حق الله قبل أن ...» بله حق الله مقدم کرده آن این جوری است یا بعضی جاها ممکن است برعکس باشد پرسش:... پاسخ: نه بحث این است ... تزاحم نیست یکی مضیق است یکی موسع است آنها خارج از بحث است پرسش:... حالا گذشته از فرمایش مرحوم صدر اکثر قریب به اتفاق موارد تزاحم می‌توانیم این را بگوییم که یکی از بدلهای صلاة قابل جمع هست با آن حالت تزاحم پاسخ: خب بنابراین معنایش بازگشت به این است ما لیس له البدل مقدم بر ما له البدل است آن یکی مرجحات دیگری است آن داخل در آن قسم است آیا درست است درست نیست آن ... پرسش:... پاسخ: نه بحث سر همان است ما لیس له البدل مقدم بر ما له البدل هست آیا آن درست است داخل در آن بحث است ما از آن ... پرسش:... پاسخ: نه همان است دیگر یکی از مرجحات ما لیس له البدل از ما له البدل ذکر کردند دیگر این را قبول هم نکردیم ما این هم قبول نکردیم پرسش:... پاسخ: همان بدلش را انجام می‌دهید دیگر یعنی صلاة اختیاری انجام نمی‌دهید صلاة اضطراری انجام می‌دهید در واقع تزاحم بین جامع نیست تزاحم بین خصوص صلاة اختیاری است و مثلاً زکات صلاة اختیاره بدل دارد که صلاة اضطراریه است زکات بدل ندارد می‌گوید شما صلاة اختیاریه را بگذار کنار برو بدلش را انجام بده زکات را هم انجام بده این همان داخل در بحث تقدیم ما لیس له البدل علی ما له البدل است دیگر پرسش:... این جور موارد هم بدل صلاة داریم مثلاً همین مصداقی که فرض کنید وقت تنگ است حالا یک کار واجب دیگری هم دارید ... اینجا بدلی دارد صلاة ... پاسخ: همان با تیمم نماز بخوان دیگر صلاة با تیمم دیگر پرسش:... پاسخ: اگر با اصل آن هم چیز باشد آن دیگر بدل ندارد در تیمم دیگر بدل ندارد یعنی اگر تزاحم در آن آخرین مرحله‌اش پرسش:... پاسخ: خب آن باشد آن ما لیس له البدل و اینها نیست دیگر پرسش: یعنی همین جا می‌شود اول الکلام که نماز باید مقدم باشد دیگر ‌پاسخ: مقدم باشد دیگر.

خب این است که این به نظر نمی‌‌رسد که جزء مرجحات باشد به این لسان،‌و این لسان هم ببینید بحث گاهی آدم صلاة را مقایسه می‌کند با این چیزهایی که به اصطلاح «لم یبن علیه الاسلام» یک موقعی هست صلاة را می‌خواهید مقایسه کنید

با چیزهایی که جزء آن پنج تا نیست جزء سایر واجبات شرعیه هست که به گردن انسان هست فرض کنید حق المزاجه حقی است به گردن انسان آن هم جزء حقوق شرعیه است که بر انسان واجب هست ولی اگر طرف بخواهد نماز بخواند لازمه‌نماز خواندن این است حق المزاجه ترک بشود خب این واضح است که این داخل در همین قسمی که ما بنی علیه الاسلام مقدم است بر ما لم یبن علیه الاسلام ولی بحث در خود ما بنی علیه الاسلام را در نظر بگیرد صلاة را مثلاً با زکات مقایسه کنید صلاة را با حج مقایسه کنید امثال اینها پرسش:... در ولایت چی در ولایت می‌شود ... پاسخ: حالا آن ولایت یعنی چه آن چی چی آن به حالا بحثهایی دارد خب بگذریم این هم یک قسم یک قسم دیگری اینجا در کلام آقای صدر وارد نشده حالا این را یک قسم مستقل ما قرار بدهیم یا داخل در همین اقسامی که ایشان ذکر کردند قرارش بدهیم جایی که یکی از اینها به عنوان فریضه ذکر شده یکی از اینها به عنوان سنت ذکر شده واجبات ما دو قسم هست یکی واجباتی که فریضه است یعنی ما فرض الله است یکی واجباتی است که سنت است در روایت تصریح شده به این جهت که ما فرض الله بر سنت مقدم هست و ظاهرش این هست که به جهت اهمیت ما فرض الله است نه به جهت اینکه مثلاً با وجود ما فرض الله سنت اصلاً ملاک ندارد مثلاً از باب ورود باشد نسبت به ما فرض الله خب در واجبات در ذیل لا تعاد علتی که نماز واجد تمام امور الا و من جمله مستثنیات که فاقد بعضی از چیزها باشد مثلاً فاقد تشهد باشد فاقد قسمتهای دیگری از نماز باشد او را مقدم بدارد ذیلش می‌گوید که پرسش:... روایت لا تعاد هم ... پاسخ: «لا تعاد الصلاة إلا من خمس»‌ذیلش می‌گوید که مثلاً فلان چیز فریضه است فلان چیز سنت است «و لا تنقض السنة الفریضة» سنت نقض نمی‌کند فریضه را کأن این سنت است سنت مراد آن چیزی هست که ما شرّعه النبی آن چیزی که پیامبر ... از بعضی از روایات استفاده می‌شود بعضی از امور مستقیماً تشریع الهی است بعضی از امور پیغمبر تشریع کرده و خداوند تشریع پیامبر را تنفیذ کرده و امثال اینها مثالهای زیادی در روایات ما هست مثلاً رکعت اول و دوم ما سنّت الله هست ما فرضه الله است ولی رکعت سوم و چهارم را پیامبر تمام نمازها دو رکعتی

بودند ولی پیامبر نمازها را دو رکعت دیگر به آن اضافه کرده و نمازهایی که آن چیزی که ما سنّه النبی هست ممکن است در یک شرایطی آنها حذف بشود مثلاً برای مسافر ما سنّه النبی را اجازه داده شده نه همه ما سنّه النبی رکعت سوم نماز مغرب هم جزء ما سنّه النبی هست ولی خلاصه اجازه ترکش داده نشده ولی می‌تواند ما سنّه النبی در یک شرایط خاصی ترک بشود امثال اینها خب مثالهای زیادی در مورد سنت و فریضه و اینها در روایات هست که دنبال کردنش خیلی پرسش:... پاسخ: اصل حکمتش ممکن است این باشد شأن پیامبر می‌خواسته مشخص بشود و در روایات ما هم هست که ائمه معصومین هم حق تشریع داشتند اما اینکه از این حق اعمال کرده باشند شاهدی ما شاید نداشته باشیم پرسش:... یک روایت هست که امیر المؤمنین (علیه السلام) زکات برای اسب قرار داده پاسخ: حالا آنها یک بحثهای چیزهای حکومتی است پرسش:... پاسخ: نه آن احکام حکومتی ممکن باشد امثال اینها بحث سنت غیر از احکام حکومتی هست که در یک شرایط خاصی ممکن است قرار داده شده باشد اینها پرسش:... یکی از اساتید نقل می‌کرد فرمود که در یک روایتی هست که و ما این را اعمال نکردیم یعنی خود روایت هست پاسخ: من یادم نمی‌آید چنین چیزی یک بابی حالا در هم کافی هست در مورد همین که این سنت و فریضه، حالا دیگر وقت گذشت من فردا در مورد سنت و فریضه یک مقداری بیشتر توضیح می‌دهم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»